

مجلس سوّم  
احكام شركت  
طهران، مسجد قائم

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

## معنای شرکت

مسائلی پیرامون شرکت بیان می شود.

شرکت عبارت است از اینکه دو نفر یا بیشتر، در مالی، یا در عینی، یا در دینی، یا در منفعتی و یا در حقی با یکدیگر شرکت داشته باشند؛ یعنی مال آنها از هم متمایز و جدا نباشد، بلکه ملکیت این دو نفر یا بیشتر در آن مال، بالإشتراك تعلق گرفته باشد.

## اقسام شرکت از حیث موضوع مورد شراکت

اما شرکت در عین و مال خارجی این است که هر دو با یکدیگر مثلاً در زمینی مُشاعاً شریک‌اند. مُشاعاً یعنی در آن زمینی که این دو نفر مالک آن هستند، سهم این شخص از سهم دیگری جدا و مفروض نیست و قسمت این شخص از قسمت رفیقش مشخص نیست، بلکه در تمام این زمین، هم این شخص مالک است و هم آن شخص دیگر مالک است منتها نصف به نصف؛ نه اینکه این شخص، مالک همه زمین باشد، بلکه مالک نصفی از زمین است که آن نصف در تمام زمین است، دیگری هم مالک نصف زمین است که آن نصف شیوع پیدا کرده و تمام زمین را گرفته است. این را ملک مُشاع می‌گویند و این دو نفر با یکدیگر در این عین، نصف به نصف شرکت دارند.

شرکت در دین این است که مثلاً دو نفر معامله‌ای می‌کنند و جنسی را که دارند، به ذمه کسی می‌فروشند و ذمه آن شخص به هر دو نفر تعلق می‌گیرد؛ بنابراین این دو نفر بالإشتراك، مالک ذمه آن شخص و مالک دینی می‌شوند که آن شخص به اینها بدهکار می‌شود.

شرکت در منفعت این است که مثلاً دو نفر بالإشتراك، شخصی را برای کاری اجیر می‌کنند، مثل خیاطی، نجاری، آهنگری، کتترات ساختمان، سیم‌کشی و امثال اینها؛ هر دو با هم اجیر

می‌کند، بنابراین منفعت آن اجیر، بالاشتراک ملک این دو نفر است.  
و هم‌چنین شرکت در حق این است که مثلاً اگر دو نفر آن حقوقی را که قابل انتقال است  
بالاشتراک خریدند یا مصالحه کردند، بالاشتراک مالک آن حق می‌شوند.

### شرکت به سبب معاملات یا ارث

حالا آن اسبابی که موجب می‌شود دو نفر یا بیشتر در مالی، یا در منفعتی، یا در حقی و یا در  
دینی شرکت پیدا کنند، چند چیز است:

**اوّل: معاملات است. دو نفر به واسطه معامله هبه، معامله صلح، معامله خرید و فروش، مالک**

**یک چیزی می‌شوند.**

دو رفیق با هم دارند حرکت می‌کنند، می‌بینند که شخصی یک عدد قالی روی دوشش انداخته  
و دارد می‌فروشد. هر دو با هم می‌گویند: «این قالی را به ما می‌فروشی؟» می‌گوید: «بله.» قالی  
را معامله می‌کنند. این قالی در معامله با او بالاشتراک ملک این دو نفر می‌شود.

**دوّم: قسم دوّم، ارث است. مالی را که شخص متوفّا از خود باقی می‌گذارد، به ورثه او - در  
هر طبقه‌ای که هستند - به ارث می‌رسد. البتّه در طبقه اوّل، اولاد و پدر و مادر هستند و در طبقه دوّم،  
برادران و اجداد هستند و در طبقه سوّم، دایی‌ها و عموها هستند.**

اگر کسی از دنیا رفت و ارث او به وراثت رسید - حالا در هر طبقه‌ای که بوده باشند - آن  
وراثتی که در آن طبقه هستند بالاشتراک و بالاشاعه به حساب سهام خودشان، مالک آن ملک  
متوفّا می‌شوند.

مثلاً فرض کنید زمینی است که مال کسی است، این شخص از دنیا می‌رود و فقط دو پسر و  
دو دختر دارد و کس دیگری را هم ندارد؛ به مجرد اینکه از دنیا رفت و طلب‌هایی را که داشت  
وصول کردند و بدهی‌ها را دادند و به وصیتش در صورتی که بیشتر از ثلث نباشد عمل کردند،  
بقیه مال برای این چهار نفر است. دو تا پسر دارد و دو تا دختر، هر پسر دو حق می‌برد؛ دو پسر  
می‌شود چهار حق؛ و هر دختر یک حق می‌برد، دو حق هم برای دختران؛ مجموعاً شش حق  
می‌شود. این زمین الآن به شش قسمت و سهم مُشاع تقسیم می‌شود؛ هر دختر یک ششم از این  
زمین را بالاشاعه مالک است و هر پسر دو ششم، یعنی یک سوّم و یک ثلث.

اگر از آنها بپرسیم: «کجای این زمین مال شماست؟» نمی‌دانند؛ چون جای مشخص ندارند.  
شما در هر وجب از این زمین که دست بگذارید، آن وجب به شش سهم تقسیم می‌شود؛ یک  
حق برای این دختر و یکی برای دختر دیگر، دو تا حق برای این پسر و دو تا برای پسر دیگر.  
اصلاً شما از یک وجب هم کمتر دست بگذارید باز هم به شش سهم تقسیم می‌شود. این معنای  
ملک مُشاع است که اگر به واسطه ارث، دین، عین، منفعت و یا حقی به ورثه منتقل شد، ورثه به

حساب سهام خودشان بالإشاعه و بالإشتراک در آن ارث شریک می‌شوند.

### شرکت به سبب حیازت یا عقد تشریک

سوّم: یک قسم از اسباب شرکت، حیازت است. اگر کسی مباحاتِ اولیّه را حیازت کند مالک می‌شود. مثلاً برود در جنگل‌هایی که مالک ندارد، یا در ته درّه‌ها که درخت خود به خود می‌روید، یا بر فراز کوه‌ها یا در نزارها که مالکش امام علیه السّلام است و به اذن امام می‌تواند حیازت کند و مالک بشود، اگر درخت‌هایی را که در آنجاست بکند، مالک می‌شود. اگر دو نفر یا چهار نفر با یکدیگر رفتند و یکی از این درخت‌هایی را که مباح است و مالک هم ندارد کنند، چهار نفری بالإشتراک در آن درخت مالک می‌شوند و سبب این ملکیتِ بالإشاعه به شرکت، حیازت است.

آب رودخانه و آب دریا برای خداست و مالک شخصی ندارد؛ اگر کسی رفت و کوزه خود را از آن پُر کرد، او این آب را حیازت کرده و مالک آن آبی می‌شود که خودش پُر کرده است. حالا اگر دو نفر با هم تشریک مساعی کردند و بالإشتراک مَشکی را پُر کردند، این آبی که در مَشک است بالشّرکه مال هر دو نفر است؛ چون هر دو با یکدیگر در ملکیت و حیازت کردن این مال سهم دارند. این هم یکی از اسباب شرکت است.

چهارم: یکی از اسباب شرکت، عقد تشریک است. عقد تشریک این است که کسی به دیگری بگوید: «من شما را در مال خودم شریک قرار دادم» و او هم قبول کند. به مجرد اینکه این عقد بسته شد، او در مال شما شریک می‌شود، به هر مقداری که شما او را شریک می‌کنید؛ یک وقت او را در تمام اموالتان شریک می‌کنید، یک وقت در منزلتان شریک می‌کنید و یک وقت در فرشتان شریک می‌کنید. یک وقت شرکت نصف به نصف است، یک وقت ثلث به ثلثین است، یک وقت ارباعاً است یعنی رُبع و سه رُبع است، و یک وقت اعشاراً است یعنی یک دهم و نه دهم است.

شما به رفیقان می‌گویید: «من تو را در تمام اموال خودم به نسبت یک به ده شریک کردم» و او هم قبول می‌کند؛ به مجرد اینکه قبول کرد، یک دهم از اموال شما برای اوست. یا در مورد فرشی که روی آن نشسته‌اید می‌گویید: «من تو را در این فرش به نسبت ثلث و ثلثین شریک می‌کنم؛ یک‌ثلثش مال تو و دو‌ثلثش هم به ملکیت من باقی باشد» و او هم قبول می‌کند؛ به مجرد اینکه قبول کرد، یک‌ثلث مُشاع از این فرش برای او می‌شود. این هم یکی از اسباب شرکت است.

### شرکت به سبب امتزاج در اجناس مثلی

پنجم: یکی از اسباب شرکت، امتزاج است. دو نفر مالی دارند که یا به اختیار خودشان یا قهراً با هم ممزوج و مخلوط می‌شود؛ این چند قسم است:

یک وقت آن چیزهایی که با یکدیگر مخلوط می‌شوند، از مایعات است؛ مثلاً یک نفر یک مشک آب دارد و دیگری هم یک مشک آب دیگر دارد، آن مشک ملک اوست و این شخص نمی‌تواند تصرف کند، این مشک هم ملک این شخص است و دیگری نمی‌تواند تصرف کند، ولی آب این مشک‌ها قهراً با یکدیگر مخلوط شده است یا این دو نفر به اختیار خودشان آب این دو مشک را با هم مخلوط کرده‌اند، این دو آب بالاشتراک ملک این دو نفر می‌شود و هر کدام از آنها دیگر نمی‌تواند بگوید: «من مالک آب خودم هستم!» زیرا هر ذره از آب آنها در آب دیگری داخل شده است، ولو اینکه عقلاً هر ذره آب او از ذره آب رفیقش جداست - براساس برهان فلسفی، تداخل اجسام باطل است؛ جسم در جسم دیگر داخل نمی‌شود، بلکه کنار هم قرار می‌گیرند، ولو اینکه ذراتش آن قدر کوچک باشد که به چشم نیاید - ولی عرفاً اتحاد پیدا کرده است، و چون احکام شرعی تابع صدق عرفی است و این شیء را شیء واحد می‌گویند، لذا باید بین آن دو نفر بالاشتراک قسمت بشود و هر دو در این مال به حساب سهام خودشان مشترکند.

اگر جنس مایعات مختلف باشد، مثل اینکه کسی یک شیشه آبغوره دارد و دیگری یک شیشه سرکه یا آبلیمو دارد؛ جنس مختلف است ولی هر دو مایع است. اگر این دو تا با همدیگر مخلوط شوند، حالا یا خودشان مخلوط کنند یا خود به خود مخلوط بشوند، مثلاً باد بیاید و این شیشه آبغوره برگردد و در ظرف آبلیمو یا سرکه رفیقش بریزد؛ در اینجا به مجرد مخلوط شدن، هر دو نفر براساس امتزاج با همدیگر شرکت پیدا می‌کنند.

**سؤال: اگر وزن شیشه‌ها کم و زیاد باشد چطور؟**

**جواب:** به حساب وزنشان؛ یعنی اگر وزن هر دو مساوی باشد، نصف به نصف شریک می‌شوند و اگر وزن آنها مختلف باشد، به حساب وزنشان شریک می‌شوند.

اگر این دو جنس مایع نباشند و جامد باشند، ولی مانند گرد باشند، مثلاً کسی مقداری آرد گندم دارد و دیگری هم آرد گندم دارد که هر دو از یک جنس هستند، یا جنسشان مختلف است مثل آرد گندم و آرد جو و با همدیگر مخلوط شده‌اند، مثلاً این شخص یک گونی گندم به آسیاب داد تا برای او آرد کند و دیگری هم یک گونی داد، و آن شخصی که مأمور آسیاب بود متوجه نشد و همه را با هم مخلوط کرد و آرد کرد، این دو نفر در این آردها مالک می‌شوند و نمی‌تواند نصف آرد را به این بدهد و نصف آرد را به دیگری بدهد؛ چون الآن هر دو نفر بالاشتراک مالک این آرد هستند و تصرف هر یک از آنها در مقدار خود، منوط به اذن دیگری است، که إن شاء الله

مفصل بیان می‌کنیم. این هم یکی از اقسام شرکت است.

اگر دو جنسی که آنها دارند مثل گرد نباشند اما دانه‌های خیلی ریز داشته باشند، مثل خشخاش یا دانه کنجد، و با هم مخلوط شوند، شرکت واقعی پیدا می‌شود؛ گرچه هر دانه خشخاش این شخص غیر از دانه خشخاش شخص دیگر است و الآن هم که با یکدیگر مخلوط می‌شوند، در واقع از هم جدا هستند، ولی چون عرفاً جنس واحد حساب می‌شوند، بین آنها شرکت واقعی پیدا می‌شود.

اما اگر آن دانه‌ها خیلی ریز نباشند مثل دانه گندم و دانه نخود و عدس و امثال اینها و با یکدیگر مخلوط شوند، در اینجا شرکت واقعی پیدا نمی‌شود، بلکه شرکت ظاهری است؛ چون نمی‌توانند از هم جدا کنند. مثلاً کسی که یک خروار گندمش با یک خروار گندم رفیقش مخلوط شده است، دیگر نمی‌تواند آنها را جدا کند؛ چون گندم‌های او مشخص نیست تا اینکه جدا کند یا اگر هم مشخص باشد، به اندازه‌ای مشکل است که چه بسا افرادی برای اینکه این دانه‌ها را از دانه رفیقشان جدا کنند، از اصل مال می‌گذرند! چه کسی می‌تواند بنشیند و یک خروار گندم سفید را که با یک خروار گندم زرد مخلوط شده است، دانه دانه از هم جدا کند؟! اینجا هم شرکت پیدا می‌شود، متنها شرکت واقعی نیست بلکه شرکت ظاهری است.

اینها همه مثلیات هستند. مثلی: یعنی آن چیزی که در خارج مثل دارد؛ گندم، جو، آبلیمو، آبغوره و سرکه، اینها همه مثل دارند، لذا مثلی می‌گویند.

### شرکت به سبب امتزاج در اجناس قیمی

اما آن چیزهایی که مثلش در خارج نیست بلکه شبیهش وجود دارد، مثل گوسفند، شتر، گاو و اسب، اینها را اجناس قیمی می‌گویند؛ اگر کسی یکی از اینها را برداشت و تلف کرد، آنچه که به عهده او می‌آید قیمت آن است، نه مثل او.

اگر کسی یک مال قیمی داشت و با مال قیمی رفیقش مخلوط شد، مثلاً این شخص دو گوسفند دارد و آن شخص هم دو گوسفند دارد که علامت مشخصی ندارند و با یکدیگر مخلوط شده‌اند به طوری که طرفین اصلاً مال خود را نمی‌شناسند، یا این گله گوسفند با آن گله گوسفند مخلوط شد به طوری که صاحبان گله نمی‌توانند جدا کنند؛ در اینجا شرکت پیدا نمی‌شود، بلکه هر کدام مالک مال خود هستند. آن وقت باید با هم مصالحه کنند و اگر به مصالحه حاضر نشدند، باید قرعه بکشند و هر کدام از آنها مال خود را با قرعه معین کنند.

اینها مسائلی بود پیرامون کیفیت تحقق شرکت طبعی.

### شرکت عقدی

البته یک شرکت هم داریم که عقد شرکت است. مثلاً دو نفر می‌خواهند با همدیگر شریک

بشوند و کار کنند. این شخص مالی می‌گذارد و آن شخص هم مالی می‌گذارد، آنگاه به نسبت سهامشان با یکدیگر کار می‌کنند و به حساب سهام، منفعت و ضرر بر هر دو تسهیم می‌شود. این شرکت شریطی دارد و دارای عقدی است و دستورات خاصی دارد که إن شاء الله مفصلاً در هریک از خصوصیات مسائش بحث می‌شود.<sup>۱</sup>

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> متأسفانه ادامه این جلسات یافت نشد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، ج ۴، ص ۱۹۷ - ۲۰۷.